

پایان مجلس ملی و آغاز استبداد صغیر

دکتر علی مدرسی

«شهربارا! خداوند دو چیز بمن نداده است، یکی ترس و دیگری طمع. هر کس با مصالح ملی و امور مذهبی همراه باشد من هم با او همراهم والا فلا» (۱)

همین دو جمله کوتاه متن نامه، در واقع «فاخر»ترین و «جاندار»ترین سرفصل آغازین قسمت چهارم این خاطرات است که می‌تواند برای مسئولین و کارگذاران همه دولت‌ها تا آخرالزمان فریاد آگاهی و هشجاری و ندای جاویدان آزادگی باشد.

سخن این جا است که مدرس دقیقاً دو صفت یا نیرویی که انسانها را در مقابل قدرتها از پای می‌افکند و از مسیر انسانی و اهداف والای الهی بازمی‌دارد، می‌شناخته و

پیش از آنکه وارد بحث اصلی و پی‌گیری مباحث گذشته شوم که در سه شماره اخیر «مجلس و پژوهش» درج شد، متن یک نامه را که فقط شامل دو جمله کوتاه است که مرحوم مدرس به احمدشاه قاجار نوشته، به عنوان آغاز سرفصل قسمت چهارم عیناً در اینجا ذکر می‌کنم.

پس از «سفر مهاجرت» احمدشاه قاجار بوسیله یکی از محارم خود از مدرس گله می‌کند که: آقا یعنی «مدرس» به معنی واقعی با برنامه و منویات ما، همراه نیست. این گلایه شاهانه! وقتی به گوش مدرس می‌رسد، در نامه‌ای که در میان او و اوراق تاریخ زندگی او بازمانده و تنها خطی است که مدرس به شاه نوشته، بدون هیچ‌گونه انشاء القاب و تعارفاتی که معمول آن زمان و زمانهای بعد از آن است چنین می‌نویسد:

داشت که به آن سخت می‌بالید و غلاف ورم کرده آن را در قزاقخانه روسی سراغ داشت، درمقابل مجلس هم برای خود کروفری را تهیه دیده بود که تقی‌زاده در کمیسیون دفاع و در پاسخ مستشارالدوله عضو کمیسیون سیاسی که آیا برای مدافعه آماده هستیم گفت:

همه چیز داریم، گروه‌های سربازان ملی در مسجلات پایتخت آماده خواهند بود، تنها انجمن دروازه قزوین که شامل پاره‌ای ایلات قزوین هم می‌باشد بیست و هفت هزار نفر عضو دارد به علاوه سه هزار قبضه تفنگ و مقداری فشنگ داریم به علاوه نصف قزاقخانه به پشتیبانی ما حاضر است، به علاوه نصف بیشتر صنف توپخانه که قرار است باغشاه را هدف گیرند، به علاوه پانصد سواره نظام به سرکردگی معتضد نظام که به یک اشاره به یاری خواهند آمد. (۲)

شاید مجلسیان دوره اول که عده و تجهیزات مدافعان مجلس و مشروطیت را به این شیوه می‌شنیدند و از اصل ماجرا بی‌خبر بودند، احساس می‌نمودند که به این ترتیب می‌توان در مدتی کمتر از دو سه ساعت همه باغشاه و جایگاه فرماندهی «شاهشال» و لیاخف را درهم کوبید، اما در زمانی که کودتای محمد علیشاهی در شرف وقوع بود، ممتازالدوله رئیس مجلس از میرزا صادق طباطبایی که رئیس کمیسیون

به حق مدرس با کشتن این دو صفت شیطانی در وجود خویش مدرس «جاودانه تاریخ شده».

اگر مجلس اول با آن همه نیروی ملی که در پشت سر داشت و به همان وسیله تشکیل یافته و به قدرت رسیده بود، بسیاری از نمایندگانش با صدای چند توپ «لیاخف» و نهیب محمدعلیشاه از جا در نمی‌رفتند و هریکی از گوشه‌ای فرار نرفته و گروهی هم سفارتخانه‌های بیگانه را برای خود جسای امنی در نظر نمی‌گرفتند و مشروطه پا گرفته گرفتار فلج؟! نمی‌شد. مسأله مهم این بود که عده‌ای را ترس و عده‌ای را طمع به اشکال مختلف از جا کند و قاجعه باغشاه و پیروزی موقت محمد علیشاه را به وجود آورد.

پدیده قابل پیش‌بینی استبداد صغیر و متلاشی شدن مجلس شورای ملی (دوره اول) بر دو محور اساسی به چرخش درآمد. مجلس و دربار در مقابل هم ایستاده و به قدرت‌نمایی در قالب دادوستد پیام‌های توخالی روزگار می‌گذراندند. هیچ‌کدام از دو جناح (دربار و مجلس) هم متوجه دست‌هایی که در زیرلوحه زرین فرمان مشروطیت با مغناطیس سیاست تزویر و تهدید، کلمات و الفاظ را چون براده آهن جابه‌جا و گاهی جمع و گاهی پراکنده می‌کند، نبودند. محمد علیشاه با تصور واهی زوال قدرت سلطنت که لابد آن را مانند فرزند جوان و آزاده‌اش موهبت الهی می‌دانست که به او عطا شده و باید بهر شگردی آن را حفظ کند، تکیه بر قدرت شمشیر نیای بزرگش آغامحمدخان

مدیریت مجلس شورای اسلامی

محاكمه اسرا بیش از چند دقیقه صرف وقت نمی‌کرد و لحظه به لحظه حکم اعدام صادر می‌نمود، ناظر اعدام‌های فجیعی بود که انجام شد. خاطرات صدرالاشرف قاضی مشهور باغشاه که کوشیده خود را در مقابل دادگاه تاریخ تیرئه کنند، خواندنی و عبرت‌انگیز است. چه کوششی بی‌فایده و جز وسه بر ابروی کور نیست.

تاریخ قاضی عادل و دادگاه صابری است که اگر صدها سال هم بطول انجامد متهم یا متهمان را رها نمی‌کند تا بالاخره درکار آنان حکم قطعی را صادر نماید و باز مورخان و قضات دیگری را مأمور بررسی و کاوش و تجدیدنظر نموده تا بالاخره نیکی‌ها و بدیها، ستمگری و عدالت از هم جدا و اعمال و رفتار انسانهایی که روزگاری حاکم بر سرنوشت قوم و ملتی بوده‌اند روشن و ضبط گردد، کسی که امروز از دادگاه تاریخ می‌گریزد بدون تردید فردا گرفتار و در مقابل قاضی با شهامت و عادل تاریخ قرار خواهد گرفت.

بالاخره مجلسیان نهایت کوشش را نمودند که با محمد علیشاه کنار آیند و شاه را در بیست و هفتم رمضان ۱۳۲۵ قمری با شکوه تمام به مجلس بکشانند و برای مرتبه چهارم به قید سوگند مغلظ، وفاداری به

انجمن‌ها بود جریای استعداد جنگی مدافعان مشروطیت و مجلس شد و او پاسخ داد که:

«توه ای نداریم مگر همین عده مسلحی که در چند انجمن و پشت‌بام مدرسه و مجلس سنگر گرفته‌اند» (۳)

در چنین گیرودار مقابله استبداد و آزادی (زیسر عنوان مشروطیت) هیچ‌کدام از دو طرف متوجه این نکته اساسی نبودند که با دستها و سیاستهای مرموزی فریب می‌خورند و هر دو طرف موقعیت اساسی خود را از دست می‌دهند، محمد علیشاه گرفتار خدعه و فریب لیاخت و شاپشال و مجلسیان امید واهی به ارائه خیالی سپاهی مجهز بسته بودند که به قول آدمیت آن وکیل سیاست باز تبریزی تصویر نموده بود و ما اضافه کنیم که در جریان توفنده تخریب مجلس، اولین کسی بود که به سفارت انگلیس پناه جست، درحالی‌که مشروطه‌خواهان واقعی شجاعانه در صحن باغشاه به زنجیر کشیده شده و یکی پس از دیگری جان می‌باختند.

محمد علیشاه زبون و سرگردان هم مغرور از شکست مجلس و پیروزی که قزاقهای روسی برایش فراهم آورده بودند سوار بر اسب سفید، ناپلئون‌وار فرزندان وطن و سرزمینی را که به عنوان سلطان حافظ آن بود، با دادگاهی که قاضی آن برای

مشروطیت را از زبان او بیرون کشیدند. کنار شاه و مجلسیان می‌رفت به صلح و دوستی انجامد و هرطرف به زودی خود را صرف پرورش و نمو کودک نوزاد مشروطه نماید، مردم ساده دل و ستم‌دیده ایران نیز از این خبر مسرت‌انگیز که طبعاً امیدوار بودند به کشمکش‌ها و خون‌ریزی‌های متمادی پایان دهد، جشن و سرور برپا نمودند و نیشخندهای دشمنان را که در زیر این پرده هیجان، نقشه‌ها داشتند به هیچ انگاشتند.

چهاردهم ذی‌قعدة سال ۱۳۲۵ (۲۰ دسامبر ۱۹۰۷) امنیت نسبی ازطرف شاه برقرار شد و کابینه جدیدی را نظام‌السلطنه به مجلس معرفی کرد و مجلس هم شیوه دوستانه و صلح‌جوی خود را با شاه محترم شمرد، ولی از آن جایی‌که ریشه و اساس هر نوع امنیت و آرامش در ممالک استعمارزده و زیر سلطه همیشه در معرض خطر و سیاست زدگی است، در اواخر محرم ۱۳۲۶ (پایان فوریه ۱۹۰۸) و ۸ اسفند ۱۳۸۶ شمسی زمانی که محمد علی‌شاه با کالسکه در پشت اتومبیل سلطنتی از خیابانی برای رفتن به کاخ خارچ از تهران عبور می‌کرد، بمبی به سوی اتومبیل او پرتاب شد و در نتیجه راننده فرانسوی او موسوم به «وارنه» (M. Varne) مجروح و یک نفر کشته شد، محمد علی‌شاه جان سالم بدر برد و این حادثه را زائیده تحریکات مجلس و مشروطه‌خواهان دانست، بار دیگر صلح و سازش به دشمنی و کینه‌توزی تبدیل شد، عضدالملک پیرمرد سالخورده با تمام کوششی که نمود نتوانست رای شاه را

نسبت به مجلس تغییر دهد، رای ملوکانه! برانهدام کامل مجلس و مشروطه طلبان قرار گرفت.

در کلیه تواریخی که درباره انقلاب مشروطیت نگاشته شده، دست یا دستهای پرتاب کننده این بمب بی‌خطر! ولی مخاطره‌انگیز، مشخص نیست. بمبی که از آستین سیاستی مجهول برجست و روزگاری دراز برای حاکمیت مشروطه و ملتی که آرمانهای آزادی و برابری و عدالت را در پهنه و لوای آن می‌جستند خطرات عظیمی آفرید.

این بمب اندازی را مدعیان زیادی است، گروهی، کسانی را محرک اصلی می‌دانند که به سرتجعین تعبیر می‌کنند که نمی‌خواستند مابین شاه و مجلس صلح و آشتی برقرار شود و در نتیجه حاکمیت مشروطه، فرصت یابد خود را تقویت کند و دشمنان خویش را بشناسد و به کارهای اساسی برای ملتی که در این راه و بخاطر برقراری آن جانفشانی‌ها کرده بودند، پردازد. عده‌ای دیگر محرک اصلی شایه‌سال را معلم روسی دوران ولیعهدی شاه می‌دانند و جالب این‌که مدبرالملک می‌نویسد:

«شاه به شخصه در این دسیسه بمب‌پرانی در پنهانی دست داشته و امیدوار بود که بدین دست‌آویز موجبات بی‌آبرویی مجلس ملی را فراهم سازد.»^(۴)

از آغاز سال ۱۳۲۶ (ه. ق) رویدادهای

آن هم این شش نفر خلاصه نموده و می‌دیدند! درحالی که ریشه اصلی و عامل یا عوامل مهمی که می‌کوشید مشروطیت را از مسیر خود منحرف و به سوی اهداف قرار داد ۱۹۱۹ و کودتای ۱۲۹۹ بکشاند نمی‌شناختند و آگاه هم نبودند که چماق عدم توافق با قرارداد ۱۹۰۷ به وسیله پدر و ۱۹۱۹ به وسیله پسر چه به روزگار این پدر و پسر تاجدار خواهد آورد. درست است که ما حوادث و رخدادهای آن روزگار را نمی‌توانیم با توانائیهای فکری امروز بسنجیم و معیار قضاوت را بر دانش تاریخی امروز خود قرار دهیم، ولی از این نکته هم نباید غافل شد که در همان زمان رجال مشروطه هم درک صحیحی از واقعیت‌ها داشتند و به راستی افرادی سیاستمدار و سیاست شناس درمیانشان فراوان بودند و اتفاقاً همانها هم بودند که ناگهان به تیر غیب از پای درمی‌افتادند تا جای کافی برای آلت فعل‌ها باز و بازتر گردد. تا زمانی که «رای گوید برهن را که شنیدی و داستان آن چربک تمام را... وگرنه به تو آن رسد که به نماینده تبریز بعد از انجام ماموریتش و تهدید به تکفیر! رسید و عاقبت به نفی بلدش تا برنامه‌ای جدید انجامید».

بیچاره محمد علی‌شاه هم که داستان جد مادرش امیرکبیر را فراموش کرده بود، می‌پنداشت اگر مجلس افرادی نظیر سید جمال واعظ، جهانگیرخان مسدیر

پیاپی که اساس مشروطیت را تهدید می‌کرد بدون وقفه بوقوع می‌پیوست. میانجیگریها بین دربار و مجلس بجایی نرسید. درمجلس عده‌ای که مدعی سیاست شناسی! بودند، شاه را دشمن آشتی‌ناپذیر مشروطیت قلمداد می‌کردند و درمیان درباریان، مجلس متهم به ضد سلطنت و قدرت شاه که سابقه در ادوار و قرون تاریخ ایران داشت، شده بود.

تنها تفاوت کشورهای مترقی و آزاد با کشورهای زیر سلطه و استعمارزده این است که در آن جا قانون حکومت می‌کند و در این جا فردا تمام کوشش آزادیخواهان جهان و در آن زمان مشروطه‌خواهان این بود که این تفاوت را از میان بردارند. مردم عادی با صداقت و فداکاری در این راه می‌کوشیدند، ولی بی‌خبر از آن که رهبری این حرکت به دست کسانی است که ایمان و اعتقاد به این اصل ندارند و در واقع به هر شکلی برای حاکمیت مشروطه بازهم قیمی به نام تمدن غرب را لازم می‌شمارند. به هر حال بازهم شاه در مقابل مجلسیان انعطاف نشان داد و چسند تن از اطرافیان خود را که بزعم مجلسیان، ضد مشروطه و عامل همه مفاسد! بودند از دربار بیرون راند.

امیریهادر جنگ - شاپشال معلم یهودی روسی زمان ولیعهدی او - مفاخرالملک - امین‌الملک - موقرالسلطنه و مجلل‌السلطنه، از آن جمله بودند. مجلسیان عوامل ضد آزادی و مشروطیت را در افراد،

متبوعه خود را موکول بقبول مقاصد
وزیر مختار روس گردانید. (۶)

در مورد این ملاقات و چنین مذاکراتی
از طرف وزیر مختار روس و شارژ دافر
انگلیس با وزیر امور خارجه ایران، بسیاری
از مورخین تردید نموده در دیباچه کتاب
بمباران مجلس که در پی نویسه‌ها اشاره به آن
رفته در پاورقی صفحه ۶۵ می‌آورد که
کسروی این مطلب را به صورت ذیل
نمی‌پذیرد.

«آن فقید (کسروی) بر پایه احساسات
بدون تفکر قضاوت فرموده چه
نمایندگان دولت تزاری به قدری
سرمست باده غرور بوده، عادت به
زورگویی داشتند که در معادلات
سیاسی سنگ وزنه‌ای برای ایران
نچیده بسویژه آنکه می‌دانستند
نمایندگان سیاسی انگلیسی نظر به
سود مقاصد شوم خود روس را
مترسک و لولوی ایران دانسته
چنانکه در دو جنگ بزرگ دیدیم که
دست او را گرفته به کشور ما
تاراندند.» (۷)

به نظر می‌رسد سیاست امپراطوری
انگلیس، طبق سنن دیرین خود از رخداد
اختلاف میان شاه و مجلس نهایت
بهره‌گیری را نموده و نیکو نتیجه گرفته است.
از مجموعه مطالبی که مذاکرات مورد اشاره
از تواریخ مربوط به مشروطیت و از جمله

صویراسرافیل و سید محمدرضا مساوات و
نظایر آنان را وادار کند که در هنگام وعظ و
خطابه نسبت به مقام سلطنت توهین روا
ندارند و با شیوه احترام از آن یاد کنند، همه
کارها روبه راه خواهد شد و چشم فتنه به
خواب خواهد رفت، مشروطه و سلطنت در
صفا و صمیمیت به سر خواهند برد،
از مجلسیان خواهان چنین کاری شد. به قول
سعدی «هر دو و سسمه پر ابروی کور
می‌کشیدند» و از «دو اهریمن شست در
شست» (۵) کنارشان بی‌خبر بودند از توافق
روس و انگلیس و این مسأله زمانی بر
قاضی دادگاه تاریخ روشن شد که امیر بهادر
جنگ پس از عزل یکسر به سفارت روس
پناهنده شد و روز بعد مداخله علنی
سفارتین روس و انگلیس در مورد اختلاف
شاه و مجلس شروع گردید که نتیجه حاصله
از آن بمباران مجلس و درحقیقت انحلال
حکومت مشروطه بود.

وزیر مختار روس میو دهارتویگ
(M. Dehartvig) و شارژ دافر
انگلیس مستر مارلینگ
(Mr-Marling) وزیر امور خارجه
ایران را ملاقات نموده و دولت ایران
را حقیقتاً تهدید کردند که در
صورتیکه مخالفت و ضدیت با
خیالات و نقشه‌های شاه ترک نشود
روس مداخله خواهد نمود. وزیر
مختار روس سبقت گرفته تهدیدات
خود و خواهشهای شاه را اظهار نمود
ولی نماینده انگلیس همراهی دولت

مطالب مرحوم تقی‌زاده با «ادوارد برون» برمی‌آید، چنین استنباط می‌گردد که عامل اصلی اختلاف و دشمنی محمد علی‌شاه و مجلس، خود انگلیس‌ها بوده‌اند. آنان برای حکومت مشروطه ایران برنامه‌های وسیعی طرح‌ریزی و در نظر داشتند که در طی زمان و در فرصت‌های مناسب مشروطه را به سوی آن سوق دهند، اگر محمد علی‌شاه به صورت سلطان قانونی مشروطه باقی می‌ماند و در حقیقت تسلیم مجلس می‌شد، با گرایش‌های انگلیس در اجرای مقاصد سوء آنان طبعاً روی موافقت نشان نمی‌داد و از طرفی حضور سیاسی و نظامی روسیه در ایران، خود مانع دیگری برای انجام منظور نهایی انگلیس در ایران بود، طرح و برنامه‌ریزی سیاسی انگلیس در ایران به ثمر رساندن مشروطیت و خلع قاجاریه از سلطنت و ایجاد حکومت مرکزی به ظاهر قوی و خشن بود که حافظ منافع آنان (انگلستان باشد). اگر می‌بینیم در ملاقات وزیر مختار روس با وزیر امور خارجه ایران، شارژدافر انگلیس نظرات او را تصدیق می‌کند و در حقیقت هم‌نوائی با سیاست روسیه در جانبداری از محمد علی‌شاه دارد، به خاطر آن است که با تکیه به تحریکات و کمک‌هایی که به مشروطه‌خواهان شده به آن چه به ضرر شاه می‌گذرد واقف است و به این ترتیب سازشی فریبکارانه در پیش می‌گیرد تا از یک طرف سیاست روسیه را در ایران به بدترین شکل زورگویی و

طرفداری از خودکامگی و استبداد جلوه دهد و از طرف دیگر محمد علی‌شاه را از اریکه سلطنت بردارد و سرمایه را به دست دشمن بکوبد، و دیدیم که جز این هم حاصلی از اختلاف شاه و مجلس به دست نیامد، و سیاست روسیه در ایران با شکستی سخت روبه‌رو شد و محمد علی‌شاه هم با خواری تمام خلع و ازایران بیرون رانده شد و حتی در دومین بار هم که باز به کمک روسها برای تصاحب تاج و تخت به ایران آمد، سیاست هشیار و مرموز انگلیس او و یارانش را تعقیب و زیر نظر داشت تا پشت دروازه‌های تهران ضربه کاری را بر پیکره بی‌حاصل و بی‌رسم او به وسوسه مشروطه‌طلبانی نظیر پیرم خان! وارد آورد. بجاست که در این جا به صورت مطلب (خارج از بحث) به این نکته اشاره کنم که محمد علی‌شاه مخالف مشروطیت و ضد آزادی و مجلس بود و ناچار خلع و بیرون رانده شد، لیکن فرزندش احمد شاه قاجار که به تصدیق بسیاری از مورخان منصف و غیر وابسته، سلطانی قانونی مشروطه‌خواه و تابع مجلس و قوانین بود، چرا او باید به آن شکل از سلطنت خلع و رضاخان به جایش بر اریکه سلطنت تکیه زند؟ راز نهان همان است که سیاست انگلستان از بدو پیدایش مشروطه و گرایش مردم و استقبال بی‌نظیر از آن متوجه شد که دیگر امیرکبیر را کشتن و آقاخان نوری را به جایش نشان دادن کارساز نیست، لذا از چنین انقلابی باید به

بی‌آبرو شدن انداخته» (۸)

در این راستا سیاستهای پنهانی، مجلس و در نتیجه مردم آزادیخواه را به وسیله تبلیغات و شایعات از چند جهت در هراس افکنده بودند، و تعدادی از اوباش را که همیشه و در همه جا حاضر و آماده‌اند تا به هر آتشی به نفع هر دشمنی باشد دامن زنند، زمینه را برای وحشت و هراس مجلسیان و عامه مردم فراهم می‌ساختند. انتخاب محورهای نفاق‌افکنی در درون مجلس، اختلاف نمایندگان با یکدیگر و در خارج، ایجاد دو جناح مشروطه و مشروعه بود، برای محمد علی‌شاه مدعی قوی پنجه‌ای به نام ظل‌السلطان عمومی شاه را علم نموده بودند. وقتی در ندای وطن مقاله‌ای با امضای «د - م - ی» می‌خوانیم که:

«بزرگترین رجال امروزه شاهزاده ظل‌السلطان است. از تمام بزرگان بزرگتر چرا باید وجود چنین شخص کافی عاقل و باطل بماند چه عیبی دارد رئیس‌الوزراء شود یا وزیر عدلیه شود یا اقلاد او را به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب نمایند که هزار سال دیگر در ایران مثل ظل‌السلطان پیدا نمی‌شود» (۹)

به عمق سیاست‌هایی که با نیروهای نامریی و خزنده که در مقابل مجلس شورای ملی که مظهر مشروطیت بود ایستاده و سخت بر پیکره ناتوان آن ضربه می‌زد، پی

سود سیاستهای امپراطوری در جهان و آسیا استفاده کرد و مسیر این رود خروشان را اندک اندک به سود مقاصد خود بازگردانید. و نهایتاً باورکردنی است که انگلستان مانند همیشه با حيله‌گری و نهایت تسلط با رمز و رموز ویژه خود وارد میدان شده و تنها جمله‌ای که از لحاظ دیپلوماسی قابل توجه و دقت است آن که نماینده انگلیس همراهی دولت متبوعه خود را (به مشروطه‌خواهان) موکول به قبول مقاصد وزیرمختار روس می‌کند و اتفاقاً همین مسأله نمایانگر کاسه‌ای است که در زیر نیم‌کاسه سیاست پنهان است، وگرنه چنین تسلیم و رضا و تبعیتی از سیاست روسیه در ایران جز این که مسابلی مهمی در پشت پرده مجموعه جریانهای سیاسی نهفته باشد، تعبیری دیگر ندارد. به عقیده نگارنده مرحوم تقی‌زاده آگاهانه و حداقل در این مورد، جانب صداقت را مراعات نموده و تلویحاً خطاب به ادوارد بیرون گوشه‌ای از پرده سیاست انگلستان در ایران را کنار زده است. گزارش مارلینگ این نظریه را تأیید می‌کند او در طی گزارش خود می‌نویسد:

«سدیهی است هارتویگ نیروی حرکت مشروطه‌خواهی را سبک گرفته بود و خیال می‌کرد تاثیر روانی این اعتقاد مردم که روس در حمایت شاه ایستاده سبب خواهد شد که اعلیحضرت از این نبود به سلامت بیرون آید همین تصور باطل اوست از اوضاع که بی‌خودانه شاه را به راه

جلسه مجلس شورای ملی

توجهی به متهمان بمب‌اندازی به شاه بستگرم، درمی‌یابیم که حادثه ساخته و پرداخته کدامین سیاست بوده؟ حیدرخان، اسماعیل قفقازی و ضیاءالسلطان. دو نفر اول تسعه روس و سومی و دستیارانش (آلش اردبیلی - حسن تبریزی - رضا آذربایجانی) که همواره در دوران انقلاب مشروطیت از عوامل مرموز و هرج و مرج طلب شناخته شده بود و مخصوصاً حیدرخان مشهور به عمواغلی که خود داستانی جداگانه از شرارت و خودسری دارد و نزد خاص و عام معروف است. دستگیری و توقیف اینان حتی از بدو بازپرسی چنان تبلیغات ضدشاهی برانگیخت که فریاد و امشروطه و آزادی از مجلس هم برخاست و از همه جا فریاد قانون شکنی دربار و رهایی متهمین فضا را پر کرد. میدان برای ناختن سواران عرصه سیاست باز شد و به دشمنی و ایجاد نفاق و بزرگ و بزرگتر جلوه دادن مسأله پرداخته شد تا آنجایی که محمد علیشاه در نامه دوم خود به عضدالملک نوشت:

«امروز ظلمی که به من شده تا حال درحق احدی نشده است، ... دراین صورت به چه اطمینان می‌شود دراین شهر زندگی کرد از شما سؤال می‌کنم تکلیف من حالا چه چیز است؟» (۱۱)

جان و جوهر این حوادث که به قول

می‌بریم، درچنان دورانی فضایی ساخته بودند که شاه از مجلس و مجلس از شاه و هر دو از شخص بی‌باک و خونخواری همچون ظل‌السلطان وحشت و هراس داشتند و درمجلسی که باید با کمال شهامت درمقابل هر حرکت ضد ملی و خلاف مسیر انقلاب پایستد و با اتکا به نیروی ملی بدون اختلاف درونی هر تهاجم ضد آزادی را دربرطن خفه کند، با چنان خیال‌پردازیهای بسی اساس و مباحث بیپوده ساعات و روزهایی را می‌گذرانید که هدر دادن آخرین نفس‌های آزادی و دموکراسی بود که ملتی درطی سالیان دراز با اشک و خون و تحمل گرسنگی و شداید طاقت فرسا به دست آورده بود.

تاریخ دقیق و منصفانه مشروطیت، بعدها به این نتیجه رسید یا خواهد رسید، که نه مجلس درحقیقت ضد سلطنت بود و نه شاه ضد مجلس و مشروطه و نه ظل‌السلطان آن موقعیت و نفوذ را داشت که براین دو چیره شود. چه او همان مرد زبون و زاری بود که با خواری تمام ازاصفهان بیرونش رانده بودند، ولی متأسفانه مجلسیان هیچگاه پی‌گیر جریان اصلی و ریشه‌یابی این بحران روزافزون نگشتند و چنین درد ناشی از شکاف عمیقی را که سیاستهای مرموز شناخته شده دراندام دموکراسی جوان ایران ایجاد کرده بودند با داروی مسکن می‌خواستند درمان کنند و سلامت را به آن بازآورند. وقتی با اندک

یحیی دولت‌آبادی نهال آزادی و آزادیخواهان را دچار بدبختی‌های گوناگون و مملکت را به مخاطره و دخالت علنی بیگانگان تهدید نمود، در نامه میرزا آقا قوشی به ثقه‌الاسلام در تاریخ ۲۶ محرم ۱۳۲۶ خلاصه می‌شود که نمی‌داند آن حادثه به زمانی که شاه با مشروطیت همراهی داشت در سرخاک بدبخت ایران چه بلایی است» (۱۲)

«بعد از پیمان صلح و صفا میان پادشاه و مجلس به تدریج نزدیکی و گرمی بین مجلس و دولت و دربار حاصل گردید تا آنکه ناگاه قضیه سوء قصد [پرتاب بمب بسوی محمد علیشاه] همه رشته‌ها را پنبه کرد پس از این حادثه امید شاه از سازش با مجلس منقطع گردید و شاید هم واقعاً تصور کرد که مشروطه‌خواهان قصد جان او را دارند...» (۱۳)

تاریخی وظایف مجلس و شاه را طبق قانون اساسی مشخص و مقام سلطنت را در حکومت مشروطه مشخص کردند. این نامه بسیار مهم که معلوم است با دید وسیع و توانمندی قابل تحسینی تهیه شده، به وسیله عده‌ای از وکلای مجلس به حضور محمد علیشاه برده شد. نامه حاوی نکاتی بسیار دقیق و آگاهی دهنده است که اگر دشمنان آزادی و مشروطه واقعی، شاه را از ملیون بطور کلی بدبین و ناامید نکرده بودند، چه بسا که توپ بستن به مجلس و نابودی مشروطیت و کشتار عجزولانه آزادیخواهان در باغشاه، پیش نمی‌آمد و مسیر حکومت مشروطه‌ای که پرداخته و برنامه‌ریزی شده برای ملت ما رسیده بود، در راه رسیدن به هدفی که خیر و صلاح جامعه در آن بود قرار می‌گرفت. در این نامه آمده است:

مجدداً نونال امید را که بهزاران آب تدبیر و خون دل در قلوب رعایا می‌روید از بیخ و بن برانداخته بجای آن یاس و حیرت و یاس و شدت نشانند مخصوصاً در مسوئلیکه سرحدات مملکت دچار مخاطرات عظیمه است، نفاق خانه برانداز خسانگی را به این شدت حادث نمودند که خاطر مقدس همایونی را مثل مساعی وکلای ملت و وزرای دولت و قوای مادی و معنوی مملکت که ناشی از اطاعت رعیت است مشغول یکدیگر سازند و بر

بالاخره عده‌ای از مجلسیان دانستند که اختلاف و نفاق‌افکنی مابین مجلس و دربار و از طرفی مابین خود مجلسیان و مردم، ریشه‌دارتر از آن است که کشمکش بر سر قدرت باشد، لذا وکلایی که هنوز اعتقاد داشتند آتش گرم کلام می‌تواند سردی و انجماد محبت و وحدت نظر را ذوب و به جریان اندازد، نامه مفصلی تهیه نمودند و در خلال آن اشاره به دستهای نامرئی که کینه و دشمنی‌ها را به بهانه‌های خیالی و پوچ دامن می‌زنند نموده، مخصوصاً در این نامه

مقاصد سوء خود پردازند ... دوام این حال ملازم است با اضمحلال دولت قدیم و تویم ایران و ایرانی مسلمان» (۱۴)

محمد علیشاه هم پاسخ این نامه را تا چند روزی با تاخیر ارسال داشته و درحالی که سلطنت را نتیجه زحمات و ضرب شمشیر نیاکان خود می‌داند و خود را وارث محقق و حق مسلم نفس نفیس خود می‌شمارد، خاطر نشان می‌سازد که در طی جریانهای گذشته همواره به اصول مشروطیت وفادار بوده، ولی «رعایت حشمت سلطنت از مسلک نگارش و قاعده بیان عدول» شده و «امنیت و استقلال منتهی بموتی» گردیده و اصول قانون اساسی که «تصریح کرده سلطان مقدس است» رعایت نگردید و لازم است «فرجه سلطنت خود را از روی حقیقت منظم و قانون اساسی را بدون تبعیض بموقع اجرا گذاریم تا عموم ملت از قواید آن بهره‌مند و در مهد امن و امان آمده و مرفه‌الحال باشند» (۱۵)

حالا و به ویژه زمان ما موجهی برای قضاوت صحیح و دقیق در مسایل تاریخی به وجود آمده که دیگر دلیلی ندارد از بیان پاره‌ای مسایل مانند گذشته سرباز زنیم، ترسیم و نهراسیم و این واقعیت را در مورد سلاطین قاجاریه با تمام کارهای نادرست و بسی‌تدبیری و عیاشی آنان بازگوئیم که سیاستهای استعماری به ویژه امپراطوری بریتانیای کبیر از آغاز سلطنت قاجاریه به

خاطر لشکرکشی‌های مکرر پادشاهان قاجار به سوی هرات که کلید گنج بزرگ هند از طرف دروازه نزدیک به روسیه شوروی بود، سخت دل‌تنگ و نگران بودند، واقع این است که جنگهای ایران و روس را در زمان فتحعلیشاه، انگلیس‌ها دامن زدند و برای بستن دهان بلعنده روسیه که به سوی هندوستان باز شده بود، آذربایجان ایران و نواحی آن را به نام قفقاز به آن همسایه طماع دادند، اینان افغانستان را از ایران جدا و بخشی از بلوچستان ایران را نیز به آن الحاق نمودند، قرارداد مجمل و سپس مفصلی را بوسیله «ماکماهون» به ما تحمیل کردند و آب هیرمند که در بخش‌های شرقی سرزمین ما روان بود به نفع افغانستان از ما گرفتند و نواحی خشک و لم‌یزرعی برایمان باقی گذاشتند، سلاطین قاجاریه مخصوصاً از زمان محمد شاه که دایم در جبهه هرات می‌جنگید و اعقابش لحظه‌ای از فتح هرات فارغ نبودند، در جنگهای متعدد که طبق تحقیق یکی از محققان هشیار و دقیق ما (۱۶) مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی که در میان سپاه مقابل بوده! همواره انگلستان را گرفتار درگیری و مسایل سیاسی نظامی می‌نمودند و دلهره از دست دادن هند را در وجودش به سختی ایجاد می‌کردند، تا زمان ناصرالدین شاه مسأله هرات همواره مطرح و جنگ وجدال با انگلیس در جریان بود، پیدایش مشروطیت، مظفرالدین شاه علیل و بیمار را به خود مشغول داشت و محمد

و دل پسر آشوب و اضطراب خود را آرام سازد، نوشت:

«آیا مصلحت هست که من امشب
توپ به در مجلس بفرستم و فردا با
قوه جبریه مردم را اسکات دهم؟»

میرزا ابوطالب زنجانی در تفسیر جواب آن نوشت:

«این کار باید اقدام بشود غلبه قطعی
است اگرچه زحمت در اول داشته
باشد»

هم‌اکنون تعداد هفت استخاره از محمد علیشاه در این مورد در آرشیو استاد مؤسسه پژوهش و تحقیقات فرهنگی در مجموعه اسناد نساب السلطنه‌ها (عضدالملک و ناصرالملک) وجود دارد که تقریباً همه آن به کارهای در دست انجام محمد علیشاه صحه می‌گذارد! بالاخره روز ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ مطابق با ۲ تیر ۱۲۸۷ (۲۳ ژوئن ۱۹۰۸) مجلس شورای ملی به توپ بسته شد و عمر مجلس اول به پایان رسید. بزعم بسیاری مشروطیت مضمحل و نابود شد، ولی در واقع با شکست و فروپاشی مجلس شورای ملی (نه اساس مشروطیت)، محمد علیشاه سلطنت خودکامگی خود را که سیاستهای استعماری در شکل گرفتن آن یاری کرده بودند آغاز کرد و این دوران در تاریخ، «استبداد صغیر» نام گرفت، حالا از نظر پیر تجربه آموخته و کارکننده سیاست

علیشاه با قرارداد ۱۹۰۷ روی خوش نشان نداد و احمد شاه قاجار هم قرارداد ۱۹۱۹ را با قدرت در سر میز میزبانان انگلستان رد کرد، لذا سیاست پیر بریتانیا کمر به عزل سلاطین قاجاریه بست و رسید به آنجا که به قول مدرس برخلاف قانون اساسی، قاجار خلع و رضاخان که چنین مسایل بغرنجی برای امپراطوری به وجود نمی‌آورد، سلطان مقتدر و دیکتاتور خون‌آشام ایران شد. (درمباحث آینده به چگونگی و چرایی آن خواهیم پرداخت).

مجلس و محمد علیشاه در مقابل هم

بالاخره مجلس شورای ملی اول مشروطیت با دربار محمد علیشاه سخت درمقابل هم ایستادند و سیاستهای پلید استعماری، کار واقعی خود را کرد، مجلس به توپ بسته شد، و کلا پراکنده و هریک جز معدودی ازگروه‌های فرا رفتند. مرحوم تقی‌زاده که نگارنده تنها برای اطلاعات وسیع و تحقیقات تاریخی قابل توجه او، احترامی خاص قائل است و نسبت به کارهای سیاسی او عقیده چندانی ندارد و در اصول سیاسی ازسلطه اعمال و رفتار او را باثبات و پایدار به اصلی مشخص نمی‌داند، جای امن در سفارت انگلیس برای خود دست و پا کرد.

محمد علیشاه درآخرین لحظه تصمیم‌گیری برای برانداختن اساس مشروطیت با آنکه نقشه کامل کودتا تهیه و مشورتها و کارها انجام شده به نظر می‌رسید، باز برآن شد که با استخاره نیز کار

چنین گروه و کانونی عنوان اپوزیسیون دارد، شاید توفیق آن را بیابیم که درمباحث آینده درهم شکستن استبداد صغیر و تشکیل مجلس دوم را مورد بحث و تحلیل قرار دهیم. انشاءالله

بی نوشتها:

- ۱- علی مدرس کتبه مدرس جلد اول - چاپ اول سال ۱۳۶۶ ص ۲۰۶ سفر مهاجرت - منظور از سفری است که در بند جنگ بین المللی اول و انتقال ایران به وسیله قوای روسیه و حرکت قوای مهاجم به سوی پایتخت آزادخواهان و ملبون به قم حرکت نموده و با تشکیل نیروی دفاع ملی در مقابل سپاه روسیه تا فزوین و همدان و حوالی ساره پیش آمده بودند ایستاده و خود را به کرمانشاه رسانیدند، مدرس در این سفر که پیش از دو سال به طول انجامید از وزرای دولت موقت و درحقیقت از رهبران این حرکت سیاسی محسوب می شد برای اطلاع بیشتر به ماخذ شماره ۱ و دیگر تواریخ از جمله مدرس شهید تیغه ملی ایران نوشته نگارنده مراجعه فرمائید.
- ۲- مستشارالدوله یادداشت های تاریخی ص ۵۲-۵۵ و فریدون آدمیت مجلس اول و بحران آزادی جلد دوم ص ۳۲۴.
- ۳- فریدون آدمیت - مجلس اول و بحران آزادی جلد دوم ص ۳۳۵ به نقل از تاریخ انحلال مجلس ص ۹۰ مجدالاسلام کرمانی.
- ۴- دکتر همایون شهیدی بمباردها مان مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۶ ه. ق - خاطرات ب - ن - مسعود بنفلی از روزنامه هفتگی حیل الممتین کلکته به قلم مدیرالملک مدبر روزنامه تمدن مورخه ۱۴ سپتامبر ۱۹۰۸.

انگلستان، سرفصل دیگری آغاز گشت که طلیعه آن را درمصاحبه ای که احتشام السلطنه در اروپا بیان داشت، ملاحظه می کنیم سفیر ایران در برلن گفت:

«نظام مشروطگی را نمی توان از ایران برانداخت... مردم هشیارند که اگر پارلمان را از دست بدهند استقلالشان از میان رفته است. به همین سبب در دفاع پارلمان تا حد توانایی مقاومت به خرج خواهند داد.

تأکید کرد که اگر شاه در انعقاد پارلمان تعلل ورزد با جنگ داخلی روبرو خواهد گشت.» (۱۸)

این جا، یعنی در انتهای روز شکست مجلس و پیروزی کودتا، سفارتخانه های آلمان - بلژیک - هلند و امریکا درها را محکم بستند تا از هجوم پناهندگان احتمالی آسوده باشند. سفارت ایتالیا آماده بود تا پناهندگانی را در خود جای دهد، ولی مهمانی به سراغ او نرفت، نکته دقیق و مهم این جا است که سفارت انگلیس با دست و دلبازی چه در تهران و چه در قلهک بالغ بر سیصدتن پناهنده سیاسی، که اغلب از وکلای مجلس و رجال سیاسی مشهور بودند در درون خود جای داد. عده ای از این پناهندگان بعد از چندی به اروپا رفتند و هسته ای متمرکز برای مبارزه برون مرزی علیه استبداد صغیر تشکیل دادند که امروز

- ۵- شست با کسر اول به معنی فلاط ماهیگیری و شست با فتح اول به معنی همان انگشت دست مشهور است.
- ۶- دکتر میلسو اختناتی ایران ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری چاپ پنجم ۱۳۶۲ ص ۳۷.
- ۷- ماخذ شماره ۴ صفحه ۶۵ - پاورقی.
- ۸- انگلیس. گزارش سالانه ۱۹۰۷ تا ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵) قسمت دوم به قلم چارلز مارلینگ به نقل از ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران چند دوم، مجلس اول و بحران آزادی فریدون آدمیت.
- ۹- روزنامه ندای وطن ۲۵ شعبان ۱۳۲۵ به نقل از ماخذ شماره ۵ صفحه ۲۵۵ پاورقی.
- ۱۰- ماخذ شماره ۴ صفحه ۲۷۷
- ۱۱- همان ماخذ صفحه ۲۷۹
- ۱۲- فریدون آدمیت بحران آزادی، صفحه ۲۸۳
- ۱۳- همان ماخذ به نقل از خطابه سید حسن نقی زاده درباره انقلاب مشروطیت، ص ۵۵-۵۵.
- ۱۴- نامه مجلس شورای ملی، مورخه سه شنبه ۶ خرداد (۱۵ جمادی الاول ۱۳۲۶ به محمد عنیضاء با امضاء ممتازالدوله ضابط در آرشیو اسناد مجلس شورای ملی - در صفحه ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ تاریخ مشروطیت کسروی این نامه بطور مفصل آورده شده است.
- ۱۵- همان ماخذ صفحات ۶۱۹ - ۶۲۱ - ۶۲۱ - ۶۲۲ این نامه بسیار مفصل و ما بخش از مطالب آن را آورده ایم نسخه اصلی آن در کتابخانه مجلس آرشیو اسناد ضابط است.
- ۱۶- استاد محمد ترکان که در کار اسناد تاریخی و طبناخت ریشه های سیاستهای مخرب از روی اسناد و مدارک دوران قاجار اسنادی مسلم و در این فن ظریف به راستی آیتی است از استعداد و فعالیت و دقت.
- ۱۷- همان ماخذ شماره ۴ صفحه ۳۳۶.
- ۱۸- همان ماخذ صفحه ۲۴۵ - متن کامل مصاحبه مطبوعاتی احتشام السلطنه که در روزنامه های آلمان منتشر شد به دست ما (نگارنده کتاب بحران آزادی) رسیده آنچه آورده ایم به ماخذ خلاصه ای است که در گزارش سفیر انگلیس در برلن به ادواردگری ۳۰ ژوئن ۱۹۰۸ آمده.

